چهارم خوش آوازی که بحنجرهٔ داودی آب از جریان و مرغ از
طیران باز دارد پس بوسیلت این فضیلت دل مشتاقان
صید کند و ارباب معنی بمنادمت او رغبت نمایند و خدمت کنند
شعر
سمعی الی حسن الاغانی • من ذا الذی جس المثانی
چه خوش باشد آواز نرم و حزین • بگوش حریفان مست صبوح
به از روی زیباست آواز خوش • که این حظ نفس است و آن قوت روح
پنجم پیشه وری که بسعی بازو کفافی حاصل کند تا آبروی از بهر نان
ریخته نگردد چنانکه بزرگان گفته اند
بیت
گر بغریبی رود از شهر خویش • سختی و محنت نبرد پینه دوز
ور بخرابی فتد از مملکت • گرسنه خسبد ملک نیم روز
چنین صفتها که بیان کردیم در سفر
موجب جمعیت خاطرست و داعیهٔ طلب عیش و آنکه ازین جمله بی
بهره است بخیال باطل در جهان برود که دیگر کسی نام و نشان
او نه بیند و نشنود

هر آنک گردش گیتی بکین او برخاست • بغیر مصلحتش رهبری کند ایام
کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید • قضا همی بردش تا بسوی دانه و دام
پسر گفت ای پدر حکما را چگونه مخالفت کنم که گفته اند رزق
اگرچه مقسوم است باسباب حصول آن تعلق شرط است و بلا اگر
مقدورست از ابواب دخول آن احتراز واجبست چنانک حکما گفته اند
بیت
رزق اگرچه بی گمان برسد • شرط عقلست جستن از درها
گرچه کس بی اجل نخواهد مرد • تو مرو در دهان اژدرها
درین صورت که منم با پیل دمان بزنم و با شیر پنجه درافکنم پس
مصلحت آنست ای پدر که سفر کنم که ازین بیش طاقت
بی نوایی ندارم و کارد باستخوانم رسید
چون مرد برفتاد ز جای و مقام خویش
دیگر چه غم خورد همه آفاق جای اوست
شب هر توانگری بسرای همی رود
درویش هر کجا که شب آمد سرای اوست